مگر این جا بشاگرد نیست؟

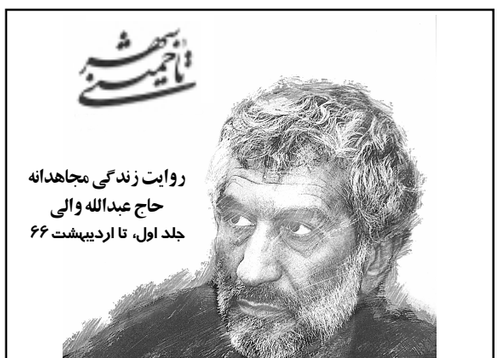

*** قرار شد در حسینیه روستا قدری استراحت کنیم. مردم دور ما جمع شدند و اسد کمک های نقدی را که هلال احمر در اختیار ما گذاشته بود، بین آنها تقسیم می کردم. از گریه زیاد یک دختربچه، آن هم با یک سوز و گداز عجیبی که دل هر سنگ دلی را هم به درد می آورد به خودم آمدم و سؤال کردم: مادرم! چرا دخترت را که اصرار می کند بیاید پیش شما نمی پذیرید؟من اول فکر کردم مادر از شوهرش طلاق گرفته و نمی خواهد او را نزد ناپدری ببرد، اما او گفت: آخر او شوهر دارد.من پرسیدم: شوهرش کو؟فاجعه ای به وقوع پیوسته بود. دخترک را به یک پیرمرد شصت و پنج تا هفتادساله داده بودند! آه از نهاد ما برآمد.**

محمد درخشی گفت: حالا می خواهید چه کار کنید؟

گفتم: هیچ، قسمت ما همین خرما است که به قول معروف داخل آن پر از جوجو است. خرما را آن موقع این ها می کردند داخل یک بسته که به آن «مشته» می گفتند، برای اینکه جانور نزند، ولی در عین حال این کار غیرممکن بود و کرم می گذاشت. به قول اسد پروتئین آن هم زیاد بود! باید چشمت را روی هم می گذاشتی و این ها را می خوردی، خلاصه گفتیم که قسمت ما همین است و هرچه هست بردارید بیاورید تا بخوریم.

با دلی شکسته و غم و اندوه فراوان از این وضع، از صاحب کپر خداحافظی نموده و به راه خود ادامه دادیم. ساعت ها در دل خودمان روضه می خواندیم و برای خودمان اشک می ریختیم که چرا باید شیعیان علی(ع) این قدر گرفتار باشند. در بین راه بیخ کهنو اول به روستایی رسیدیم، پس از بررسی این روستا قرار شد در حسینیه روستا قدری استراحت کنیم. مردم دور ما جمع شدند و اسد کمک های نقدی را که هلال احمر در اختیار ما گذاشته بود، بین آنها تقسیم می کرد من هم یادداشت می کردم. از گریه زیاد یک دختربچه، آن هم با یک سوز و گداز عجیبی که دل هر سنگ دلی را هم به درد می آورد به خودم آمدم و سؤال کردم: مادرم! چرا دخترت را که اصرار می کند بیاید پیش شما نمی پذیرید؟

من اول فکر کردم مادر از شوهرش طلاق گرفته و نمی خواهد او را نزد ناپدری ببرد، اما او گفت: آخر او شوهر دارد.

من و اسد یکه خوردیم، اسد می گفت: مگر ممکنه؟ این هنوز بایستی عروسک بازی کند.

البته او در تمام عمرش عروسک ندیده بود. من پرسیدم: شوهرش کو؟

فاجعه ای به وقوع پیوسته بود. دخترک را به یک پیرمرد شصت و پنج تا هفتادساله داده بودند! آه از نهاد ما برآمد. من و اسد همدیگر را نگاه می کردیم، باور نمی کردیم. لال شده بودیم، با تنفر پیرمرد را نگاه می کردیم، وای خدای من چطور ممکنه؟! گفتم: آخه مردک چرا، چرا این دخترم معصوم را که جای نتیجه تو می بایست باشد به زنی گرفته ای؟ دخترک حق داشت مانند جوجه بال و پرشکسته درآغوش گرم مادر بلرزد، اصلا قیافه کریه مردک ترس آور بود، چه برسد به... من با نفرت به مادرش نگاه کردم که بنای اعتراض را بگذارم. دیدم مادر هم مانند ما نالان است و به پهنای صورت آرام آرام می گرید و اشک هایش گونه های دخترک بال و پر شکسته را می شوید، وقتی علت را جویا شدم، فهمیدم که دخترک معصومی را به خاطر صدهزار ریال بدهی به آن پیرمرد فرتوت خبیث، به عقدش درآورده بودند. دیگر اختیار از دستم رفته بود و گلوی پیرمرد را محکم چسبیدم...[1]

***

نوزدهم اسفند پنجاه و هفت، کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب، حضرت امام(ره) دستور تشکیل کمیته امداد را درتهران وشهرستان ها صادر کردند. صدور این حکم، قبل از تصویب قانون اساسی و انتخابات و حتی همه پرسی جمهوری اسلامی شاید همه را متعجب کرد، اما پابرهنگان کشور، برای امام آن قدر مهم بودند که فرصت امدادرسانی به آنان را از دست ندهد.

«کمیته امداد امام خمینی» به نام خود امام در تهران تأسیس شد و کم کم شروع به کار کرد. هرچند فقر و محرومیت در خود تهران و اطراف آن کم نبود، اما هرچه فاصله از تهران بیشتر می شد، شدت ظلم و فقری که بر مردم تحمیل شده بود بیشتر می شد. باید هرچه سریعتر کمیته امداد در سایر نقاط کشور نیز راه می افتاد.

آقای ملک شاهی: کمیته امداد تو میدان بهارستان، پشت مجلس ملی کارش رو شروع کرد. اون زمان بیشتر حاج آقای نیری و حاج آقای حیدری کارها رو اداره می کردند. ما هم بعد از مدتی به علت آشنایی با حاج آقای نیری به کمیته امداد رفتیم و همکاریمون با اون جا شروع شد کم کم امداد جون گرفت و می خواستند شاخه های کمیته امداد تو استان هارو راه اندازی کنند. کشور رو تقسیم کردند و غرب رو کلا دادند به من، شرق رو به آقای گلپایگانی، شمال رو به آقای عسگری و جنوب رو هم به آقای مقدم. هرکدوم از ما باید می رفتیم تو این استان ها و امداد رو راه می انداختیم.[2]

یک سال از انقلاب گذشته است، کارهای به ظاهر پیچیده و پردردسر توسط نیروهای انقلابی به سادگی و بدون سروصدا انجام می شود. چند نفر با هم راه می افتند تا کمیته امداد را در مناطق جنوبی کشور راه اندازی کنند.

آقای مقدم:[3] ازطرف حاج آقا عسگراولادی و حاج آقای نیری مسئول شدم که تو چند استان کرمان، یزد، بوشهر، فارس و هرمزگان، کمیته امداد رو راه بندازم.[4] با یه ماشین و یه سری وسایل محدود، با تعدادی از دوستان راه افتادیم. تو هر یک از استان ها بعد از یه سری کارهای شناسایی و دیدن مناطق مختلف، دفتر کمیته امداد رو تأسیس می کردیم. یه مسئول هم براش انتخاب می کردیم و می رفتیم سراغ استان بعدی. اوایل سال پنجاه ونه بود که رسیدیم به استان هرمزگان. همین طور که داشتیم مناطق استان رو بررسی می کردیم، تو میناب و جزایر خلیج فارس اسم بشاگرد رو شنیدیم که «آقا یه منطقه خیلی محروم هست به نام بشاگرد.»[5]

تیم امداد، اولین باری است که نام این منطقه را می شنوند، «بشاگرد». چنین اسمی را روی نقشه و در لیست شهرها و روستاها ندیده بودند. در تهران هم اسمی از آن نشنیده اند. آقای مقدم و دوستانش تصمیم می گیرند که بشاگرد را ببینند. اما بشاگرد دقیقاً کجاست؟ چطور باید به آن جا رفت؟ چقدر جمعیت دارد؟ وضعیت مردمش چطور است؟ این سؤالات ذهن تیم کمیته امداد را به خود مشغول کرده است. هیچ جوابی پیدا نمی کنند، چون نه تنها آن ها، بلکه هیچ کس چیز زیادی از بشاگرد نمی داند.

آقای مقدم: گفتیم حالا از کجا باید رفت؟

گفتند: میناب.

رفتیم منزل امام جمعه میناب، حاج آقا طالب. گفتیم: می خواهیم بریم بشاگرد.

گفت: بشاگرد؟

گفتیم: بله.

گفت: خیلی دوره، ما که تا حالا نرفتیم، خود بشاگردی ها که بعضی وقت ها تک و توک می آن میناب می گن پونزده، بیست روز، پیاده و با مال راهه، جاده هم که اصلا نداره.

گفتیم: به هر حال ما باید بریم.

چند تا لندرور با راننده به ما دادند که تا اوایل راه که ماشین می ره، ما رو ببرن. یه تیم[7]، ده نفره بودیم، با ماشین تا سندرک رفتیم و از اون جا دوازده تا قاطر از مردم گرفتیم و حرکت کردیم به سمت بشاگرد. مردم وقتی فهمیدند ما از طرف امام اومدیم، هر چی ما می خواستیم، سریع برامون آماده می کردن، همه جای کشور همین طور بود.

*** فقر و محرومیت و شرایط زندگی مردم، برای بچه های امداد باورنکردنی است. با این که تاکنون مناطق محروم زیادی دیده اند، اما بشاگرد با هیچ کدام قابل مقایسه نیست. شرایط منطقه حتی برای سفر چند روزه آن ها هم سخت و گاهی غیرقابل تحمل است.**

دیگه هر چی جلوتر رفتیم، تو روستاها هیچ چیز جز کپر دیده نمی شد، هیچ بنایی وجود نداشت. ما با قاطر چند روز حرکت کردیم و رفتیم به سمت داخل بشاگرد. آقای طالب یه مقدار تن ماهی و کنسرو بهمون داده بود تا در طول سفر استفاده کنیم، چون شنیده بود که تو بشاگرد ممکنه چیزی پیدا نشه. وضعیت فقر و گرسنگی طوری بود که ما تو همون روستاهای اول راه هر چی داشتیم بین مردم تقسیم کردیم و دیگه آذوقه ای هم نداشتیم. مردم با وجود این فقر شدید، خیلی مهمون نواز بودن و هر جا می رسیدیم در حد وسعشون یه نونی، خرمایی، چیزی برامون می آوردن.

مردم بشاگرد همه شیعه بودن و واقعاً هم هیچ چیز نداشتند. شغل درست و حسابی هم وجود نداشت. اون که مثلا ملاک و فئودالشون بود، یه چند متر زمین داشت که توش چند تا نخل و درخت کاشته بود. نهایتاً چند تا بز هم داشت، بقیه که هیچ! هر پنج، شش کپری هم یه گوشه برای خودشون زندگی می کردن و این شده بود روستا، حاضر هم نبودن که بیان دور هم جمع بشن.

یه شب حسابی خسته شده بودیم، رسیدیم به یه روستا. بچه ها همه از خستگی افتادن، اما من نمی دونم چطوری بود که اون شب خدا یه نشاطی بهم داده بود و وقتی طبق معمول، مثل همه روستاها، مردم دورمون جمع شدن، براشون سخنرانی کردم و حتی آخرش روضه هم خوندم. مردم دورمون گریه کردن، خیلی مجلس خوبی شد.[6]

آقای مقدم برای مردم از امام و انقلاب می گوید و به مردم امید می دهد که از این وضعیت خارج می شوند و آخر وقتی روضه می خواند، مردم بشاگرد که عاشق امام حسین(ع) بودند گریه می کنند. به حرف های او اعتماد می کنند و امید را در دلشان زنده نگه می دارند تا راه نجاتی برایشان باز شود.

فقر و محرومیت و شرایط زندگی مردم، برای بچه های امداد باورنکردنی است. با این که تاکنون مناطق محروم زیادی دیده اند، اما بشاگرد با هیچ کدام قابل مقایسه نیست. شرایط منطقه حتی برای سفر چند روزه آن ها هم سخت و گاهی غیرقابل تحمل است.

آقای پورهاشمی: تشنه مون شده بود و دیگه آبی برای خوردن نداشتیم. هوا هم روزها شدیداً گرم بود. ما با قاطر بین روستاها حرکت می کردیم. آبی که مردم برامون می آوردن، انصافاً هیچ شباهتی به آب خوردن نداشت، هر چی بگید تو این آب پیدا می شد. بعضی ها که نخوردن، ولی چند تامون برای این که یه وقت مردم ناراحت نشن آب رو هر طور که بود خوردیم.

یه بار من وارد یه کپر شدم تا ببینم وضع زندگی شون چطوریه؟ غذاشون چیه؟ وسایل خونه شون چیه؟ باورم نمی شد واقعاً هیچ چیز قیمت داری تو کپر نبود. برای غذا اون هایی که وضعشون خوب بود خرما داشتند یا کشک می سابیدن و با نونی که از آرد هسته خرما درست می کردن، می خوردن.[7]

سفر بیش از ده روز طول می کشد و مسافران با بعضی از مسئولین در بندرعباس جلسه ای تشکیل می دهند تا ببینند که برای بشاگرد چه کاری می توانند انجام دهند. این درحالی است که فقط قسمت بسیار محدودی از منطقه وسیع بشاگرد و روستاهای فراوان آن را دیده اند. در جلسه تصمیم می گیرند پیش از هر کاری به مردم آرد برسانند. آقای ناصری از بهزیستی میناب مسئول می شود که با هزینه امداد آرد را تهیه کند و با قاطر به مردم روستاها برساند. برنامه رساندن آرد به مناطق شناسایی شده بشاگرد شروع می شود و آقای مقدم و همراهانشان گزارشی از آن چه دیده اند تهیه می کنند و به تهران بازمی گردند.

پس از بازگشت، جلسه ای در مدرسه رفاه تهران و با حضور مسئولین کمیته امداد و آقای مقدم تشکیل می شود. ایشان داستان بشاگرد را تعریف می کنند، داستانی که حاضرین در جلسه چیزی از آن نشنیده بودند. در پایان داستان چهره ها متحیر و سرشار از غم است. آقای مقدم جریان کاروان آرد را مطرح می کند و همه می پذیرند که فعلا این آرد به مردم برسد تا یک تصمیم جدی برای بشاگرد گرفته شود.

آقای مقدم به خاطر سابقه آشنایی که با حاج آقا مهدوی کنی، سرپرست وقت وزارت کشور داشت، طی یک ملاقات گزارشی از وضعیت استان هایی که رفته اند و نیز بشاگرد را به ایشان می دهد.

آقای مقدم: آقای مهدوی کنی صحبت های من رو شنیدند و بعد معاونشون رو صدا کردند و گفتند: آقای مقدم یه جایی رفته به نام بشاگرد که از اون جا تعریف های عجیبی داره، بررسی کنید ببینید چه کار می شه کرد بعد هم سه تا نامه نوشتند و بنده رو به عنوان نماینده کمیته امداد به استاندارهای سیستان و بلوچستان، کرمان و هرمزگان معرفی کردند و دستور دادند که با ما همکاری کنند.[8] بیشترین نیازی هم که ما اون موقع داشتیم هلی کوپتر بود تا بتونیم به مناطق صعب العبور برسیم.[9]

موضوع بشاگرد در صحبت های مسئولین کمیته امداد جایی باز کرده است. نزد هر یک از مسئولین کشوری که می روند از آقای مقدم دعوت می کنند تا در جلسه ای حاضر شود و گزارشی از آن چه دیده مطرح کند. بشاگرد اما هنوز ناشناخته است و شناسایی دقیقی انجام نشده، هنوز تمام بشاگرد را ندیده اند و بسیاری از مسائل مجهول است. مسئولین کمیته امداد در فکر یک شناسایی دقیق از منطقه اند.

آقای ملک شاهی: یه روز آقای عسگر اولادی من رو خواستند و گفتند: یه منطقه ای هست به نام بشاگرد که تو نقشه قبل از انقلاب نیست. راه نداره و یه سری شیعه دارن با وضع بدی اون جا زندگی می کنند. می ری او جا رو ببینی؟

گفتم: مگه می شه نرفت؟ چشم.

بلند شدم رفتم میناب، بشاگرد که اصلا نمی شد رفت، اصلا درست نمی دونستیم که کجاست؟ راهی هم که نبود. خلاصه یک کم کنجکاوی کردیم و تا جایی رو که راه بود رفتیم، دیدیم و اطراف منطقه رو چرخیدیم. همش کوه و صخره بود، اصلا نمی شد فکر کرد که پشت این کوه ها کسی باشه. خلاصه با چیزهایی که دیدیم و شنیدیم یه مطالبی از وضعیت مردم و فقر شدیدشون فهمیدیم و برگشتیم. یه شب بعد از مدتی تو یکی از مناطق جبهه که بیشتر رفقای ما او جا جمع بودن، حاج عبدالله هم اون جا بود، ماجرارو تعریف کردیم.[10]

آن شب قرار بود عملیاتی انجام شود که منتفی شده بود. بچه ها در سالنی که مهندس غرضی، استاندار وقت خوزستان، در اختیار رزمندگان قرار داده بود، جمع بودند. آقای ملک شاهی می آیند و صحبت هایی در مورد بشاگرد می کنند که بسیار عجیب است. این که هیچ جاده و راهی در آن جا وجود ندارد، مردم نان خالی برای خوردن ندارند و حتی یک ساختمان هم آن جا نیست. تنهاچاره بیماری، مرگ است و... آخر کار هم می گویند که آقای عسگر اولادی از ایشان خواسته که به آن جا بروند، ولی ایشان به خاطر مشغله زیادی که در معاونت استان های هلال احمر دارد، نمی تواند و از رفقای خود داوطلبی می خواهد که به بشاگرد برود.

حاج عبدالله والی: بچه ها یک کم دمغ بودن، ما فکر کردیم که چون یه کاری می بایست انجام می شده و نشده، برای این که حال و هوای بچه ها عوض بشه، آقای ملک شاهی داره یه داستانی از خودش تعریف می کنه. چون به نظر نمی رسه که این قدر محرومیت وجود داشته باشد. من به دو، سه تا از بچه ها گفتم بشینید جلو، من خیلی خسته ام، برم اون پشت بخوابم. ایشون متوجه و ناراحت شده بود. فرداش به من گفت: قضیه چی بود؟ انگارحرف هایی که گفتم قبول نداری؟

گفتم: بله، مگه ممکنه همچنین شرایطی؟

گفت: خب برو ببین.![11]

حاج عبدالله هنوز حرف های آقای ملک شاهی را باور نکرده است، اما اگر واقعیت داشته باشد چطور؟ یعنی ممکن است تعدادی شیعه امیرالمؤمنین(ع) در این وضعیت باشند؟ حاجی به تهران می رود و دوباره آقای ملک شاهی به دیدار حاجی می آید و اصرار می کند که به بشاگرد بروند. مانع حاج عبدالله برای پذیرفتن سفر، سختی آن نیست. بلکه باری است که اکنون بر دوش دارد و زمین گذاشتن آن، حتی برای یک ماه هم باید دلیل محکمی داشته باشد. حضور در جبهه با وظایف گوناگون، اکنون بالاترین تکلیف برای جوانان حزب اللهی است. آن جا جهاد در راه خدا چنان مؤمنین را مست می کند، که دل کندن و رها کردن سخت است. مگر این که وادی تکلیف بزرگ تری باز شود و جهاد مشکل تری، تا کار سخت تر، حاج عبدالله را به آن سو بکشد. نیازمندی جمعی شیعه به حداقل ها، بالاخره حاج عبدالله را مجاب می کند که باید رفت، دید و یقین کرد.

با این که ایام عید است، اما قرار نیست مدت سفر به یک ماه برسد. پس حاجی قبول می کند و قول می دهد که برود. اولین قدم، جمع آوری اطلاعات موجود است. حاجی پس از پرس و جوهایی متوجه می شود که آقای مقدم سفری به بشاگرد داشته است.

آقای مقدم: یه روز من تو دفتر تدارکات کمیته امداد بودم که یک آقایی حدوداً سی ساله اومد پیش من و گفت: من والی هستم، پرسید: شما بشاگرد رفته بودید؟

گفتم: بله، الآن حدود دو سال از اون موقع می گذره، که به قول خودمون می گفتیم بشاگرد رو کشف کردیم.

پرسید: خب اون جا چه جوریه؟

من هرچی می دونستم بهشون گفتم و توضیح دادم که چه جوری رفتیم و چه کار کردیم.[12]

حاج عبدالله با چیزهایی که از دیگران می شنود، یقین پیدا می کند که آن چه درمورد بشاگرد گفته می شود، گرچه غیرممکن به نظر می رسد، اما واقعیت دارد و این بار مسئولیت را سنگین تر می کند. حاجی برنامه ریزی سفر را شروع می کند، آقای اسدی نیا و یک گروه سی نفره به حاجی معرفی می شوند که قرار است برای شناسایی بشاگرد، هم سفر و کمک او باشند. مقدمات آماده و سفر نزدیک است.

همسر حاج عبدالله والی: چند روزی بیشتر از سال شصت نمونده بود که گفت: می خوام برم به یه منطقه خیلی محروم.

چند روز قبلش آقای ملک شاهی اومده بودن خونه ما و به حاجی اصرار می کردن که بره یه جایی به نام بشاگرد رو ببینه. خب طبعاً زمان جوونی آدم با وقتی که پا تو سن می گذاره فرق می کنه، من یه مقدار ناراحت شدم. اون وقت ما دو تا بچه هم داشتیم، گفتیم: می خوای بری؟ حالا عیده، بچه ها می خوان برن این ور و اون ور، تو نیستی، بالاخره بچه ها بابا می خوان.

ایشون گفت: نه، من قول دادم و خودم هم قبول کردم، باید برم![13]

حاج عبدالله و همراهانش با اتوبوس راهی بندرعباس می شوند. آن جا از زبان مسئول هلال احمر استان می شنوند که ما چیز زیادی از بشاگرد نمی دانیم و کاری هم نمی توانیم بکنیم، امید ما به شماست. سرانجام با یک وانت نیسان و یک لندرور از بندرعباس به میناب می روند و در هلال احمر میناب توقف می کنند تا اطلاعاتی بگیرند و آذوقه ای بخرند. این جاست که وقتی حاج عبدالله و اسدی نیا برای خرید آذوقه به بازار میناب می روند، مسئول هلال احمر مطالبی به هم سفران حاجی می گوید که در ذهن آن ها از بشاگرد منطقه ای خطرناک و غیرقابل تحمل می سازد. این افراد که به قصد یک مأموریت عادی و نهایتاً کمی ماجراجویانه تن به سفر داده بودند، با شنیدن این حرف ها از ادامه دادن سفر می ترسند و قبل از این که حاجی به هلال احمر برگردد، راهی بندرعباس می شوند.

حاجی و اسدی نیا برمی گردند و از زبان روحانی جوانی که از بندرعباس همراهشان بوده، ماجرا را می شنوند. ترس و فرار سی نفر از گروه قطعاً دلیل موجه و محکمی است برای لغو کردن سفر و برگشت و گلایه، اما کار باید به هر نحوی انجام شود.

از سی وچند نفر آمده به میناب، سه نفر به راه بشاگرد می زنند، بدون هیچ نقشه یا راهنمایی.

آقای اباصلت خوبیاری: چند نفر بودیم و داشتیم از میناب می آمدیم که نزدیک سندرک یک لندرور از جلوی ما رد شد که ما راننده رو نشناختیم، بعد هم یک نیسان پر از بار آمد که تو اون هم یک شیخی بود و حاجی والی که من اون ها رو هم نمی شناختم. وقتی رسیدم به سندرک حاجی والی هم اون جا ایستاده بود. از من پرسید شما کجا می ری؟

گفتم: بشاگرد.

گفت: مگر این جا بشاگرد نیست؟

۱-سند شماره۲
۲-مصاحبه با آقای ملک شاهی، تهران، ۱۳۸۶/۱۱/۲۷
۳- عکس شماره۵
۴-سند شماره۳
۵- مصاحبه با آقای مقدم، تهران، ۱۳۸۷/۳/۲۸
۶- مصاحبه با آقای مقدم، تهران، ۱۳۸۷/۳/۲۸
۷- مصاحبه با آقای پورهاشمی، تهران، ۱۳۸۷/۳/۲۷
۸- سند شماره ۴
۹- مصاحبه با آقای مقدم، تهران، ۱۳۸۷/۳/۲۸
۱۰- مصاحبه با آقای ملک شاهی، تهران، ۱۳۸۶/۱۱/۲۷
۱۱- مصاحبه بنیاد شهید مهاجر با حاج عبدالله والی، ۱۳۸۳
۱۲- مصاحبه با آقای مقدم، تهران، ۱۳۸۷/۳/۲۸
۱۳- مصاحبه با همسر حاج عبدالله والی، تهران، ۱۳۸۷/۴/۱۹

آگهی مناقصه عمومی

دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی کرمانشاه درنظر دارد پروژه تکمیل ساختمان دانشکده دندانپزشکی را از طریق مناقصه عمومی واگذار نماید لذا پیمانکاران واجد شرایط شرکت در مناقصه جهت دریافت اسناد می توانند از تاریخ درج آگهی مناقصه لغایت پایان وقت اداری روز چهارشنبه به تاریخ ۱۳۹۱/۴/۲۱ به نشانی: تهران- بلوار آفریقا- خیابان تابان غربی- پلاک ۱۴- واحد ۵۵- **تلفن ۸۷-۸۸۷۹۴۱۸۶** مهندسین مشاور فردا فن پارس مراجعه نمایند.

ردیف	عنوان پروژه	برآورد اولیه (براساس فهرست بهای سال ۱۳۸۸) ریال	مدت پیمان	رتبه مورد نیاز	مبلغ تضمین شرکت در مناقصه (ریال)
۱	تکمیل ساختمان دانشکده دندانپزشکی	۵۱،۷۳۰،۴۵۴،۷۶۱	۱۸ ماه	۳ ابنیه و ۵ تأسیسات	۱۶۲،۰۰۰،۰۰۰

آخرین مهلت تحویل پیشنهادات: تا پایان وقت اداری روز یکشنبه به تاریخ ۹۱/۵/۱ خواهد بود.
محل تحویل پیشنهادات: کرمانشاه- بلوار شهید بهشتی- ساختمان شماره یک دانشگاه علوم پزشکی (ستاد)- طبقه اول- اداره تدارکات خواهد بود.
تاریخ بازگشایی پیشنهادات: ساعت ۱۴ روز دوشنبه به تاریخ ۹۱/۵/۲ ساختمان شماره یک دانشگاه طبقه اول- مدیریت امور عمومی خواهد بود.
هزینه درج آگهی به عهده برنده مناقصه خواهد بود.

روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی کرمانشاه

اعلان تشخیص نوع زمین

نوبت اول

بر اساس ماده ۱۲ قانون زمین شهری پلاک ذیل الذکر موات تشخیص گردیده که بدلیل عدم دسترسی به مالکین ابلاغ نظریه کمیسیون ماده ۱۲ مقدور نبوده لذا بدینوسیله به اطلاع مالک یا مالکین و صاحبان حقوق قانونی می رساند بر اساس ماده واحده مصوبه ۷۰/۱۱/۲ از تاریخ انتشار آگهی نوبت دوم حداکثر (۳) سه ماه مهلت دارند تا در صورت اعتراض به نظریه مذکور اعتراض خود را به مراجع قضائی ذیصلاح تسلیم نمایند. در صورت عدم اعتراض در مهلت قانونی نظریه صادره قطعی است.

ردیف	نام مالک	مساحت به مترمربع	نوع نظریه	شماره پلاک ثبتی	بخش	محل وقوع ملک
۱	—	۴۹۵۲/۵۸	موات	معروف به تپه مالک	۱۰	شهرستان سنقر معروف به تپه مالک

تاریخ نوبت اول- ۹۱/۴/۱۲ **تاریخ نوبت دوم- ۹۱/۴/۲۲**

روابط عمومی اداره کل راه و شهرسازی استان کرمانشاه

نشریه زن روز
اولین نشریه مخصوص بانوان
با مطالب متنوع و خواندنی شنبه ها بصورت سراسری منتشر می گردد

«آگهی مناقصه عمومی دومرحله ای» شماره ۹۱/۲۰

شرکت توزیع نیروی برق استان لرستان
«نوبت دوم»

شرکت توزیع نیروی برق استان لرستان در نظر دارد **خرید یراق آلات کابل خودنگهدار فشار ضعیف** خود را به شرح اسناد مناقصه از طریق برگزاری مناقصه عمومی دومرحله ای به شرکتها و فروشندگان واجد شرایط و تأیید صلاحیت شده واگذار نماید. جزئیات و شرایط مناقصه بشرح ذیل می باشد:

۱- محل دریافت اسناد مناقصه: متقاضیان می توانند اسناد مناقصه را بصورت فایل PDF از طریق سایت های اطلاع رسانی معاملات توانیر به آدرس **www.tender.tavanir.org.ir** و پایگاه ملی اطلاع رسانی مناقصات به آدرس **www.Iets.mporg.ir** دریافت نمایند. در صورت تهیه اسناد از این طریق، اصل فیش واریزی مبلغ ۲۵۰،۰۰۰ ریال موضوع بند ۲ این آگهی و معرفی نامه کتبی می بایست به همراه پاکات پیشنهادی مناقصه جهت مناقصه گزار ارسال گردد. در صورت عدم امکان دریافت اسناد از طریق سایت های مذکور به آدرس: خرم آباد- خیابان انقلاب- میدان ۲۲ بهمن (کیو)، بلوار ولایت، بلوار حج- ساختمان حوزه ستادی شرکت توزیع برق استان لرستان- امور پشتیبانی (واحد قراردادها و مناقصات) مراجعه فرمایید.

۲- نحوه خرید اسناد و مدارک مناقصه: واریز مبلغ ۲۵۰،۰۰۰ ریال (دویست و پنجاه هزار ریال به حروف) به حساب شماره ۰۱۰۶۱۲۳۳۴۰۰۰۲ سیبا بانک ملی ایران شعبه برق خرم آباد کد (۶۴۲۰) بنام شرکت توزیع برق استان لرستان و ارائه فیش واریزی و معرفی نامه کتبی.

۳- مهلت زمانی دریافت اسناد مناقصه: از تاریخ ۹۱/۴/۱۰ تا ۹۱/۴/۱۹ به مدت ده روز در ساعات اداری از ۸ صبح تا ۱۴ بعدازظهر.

۴-آخرین مهلت تحویل پاکات: پایان وقت اداری روز سه شنبه ۹۱/۴/۲۰ خواهد بود.

۵- محل تحویل پاکات اسناد مناقصه: خرم آباد- خیابان انقلاب- میدان کیو (۲۲ بهمن)، بلوار ولایت، بلوار حج مجتمع اداری ساختمان شرکت توزیع برق استان لرستان- دبیرخانه و پس از ثبت شماره و تاریخ تحویل دفتر حراست.

۶- زمان و محل بازگشایی پاکات مرحله اول (پاکات «الف» و «ب»): ساعت ۱۰ صبح روز چهارشنبه مورخ ۹۱/۴/۲۱ در محل دفتر مدیرامور پشتیبانی شرکت توزیع نیروی برق استان لرستان به آدرس بالا.

۷- زمان و محل بازگشایی پاکات مرحله دوم (پاکات ج): دفتر مدیر امور پشتیبانی شرکت توزیع نیروی برق استان لرستان- تاریخ و ساعت بازگشایی متعاقباً به اطلاع مناقصه گران خواهد رسید.

۸- مبلغ و نوع تضمین شرکت در مناقصه: سپرده شرکت در مناقصه مبلغ ۴۳۳،۰۰۰،۰۰۰ ریال (چهارصد و سی و سه میلیون ریال به حروف) و بصورت ضمانتنامه بانکی یا چک بانکی یا واریز نقدی و یا از محل مطالبات تایید شده به شرح اسناد مناقصه می باشد.

۹- مدت تحویل/ اجناس: از تاریخ مبادله قرارداد به مدت شش ماه شمسی می باشد.

۱۰- اعتبار مدت پیشنهادها سه ماه پس از تاریخ گشایش پاکات پیشنهادها می باشد.

شرایط مناقصه:
۱- داشتن تأییدیه شرکت توانیر الزامی است.
۲- فروشنده ملزم به رعایت استانداردهای مرتبط با موضوع قرارداد (استانداردهای وزارت نیرو، ملی و بین المللی) می باشد.
۳- شرکت در رد یا قبول یک یا تمام پیشنهادات رسیده مختار است.
۴- به پیشنهادات مبهم، مخدوش، مشروط، فاقد امضاء یا دارای امضای غیرمجاز و سپرده های کمتر از میزان تعیین شده، چک شخصی و نظایر آن و پیشنهاداتی که بعد از انقضاء مدت مقرر در آگهی واصل شود مطلقاً ترتیب اثر داده نخواهد شد.
۵- هزینه آگهی یک یا دو نوبت در روزنامه های کشوری و استانی بعهده برنده مناقصه می باشد.

*سایر اطلاعات و جزئیات در اسناد مناقصه درج شده است. ضمناً آگهی مذکور از طریق سایت های شرکت توزیع نیروی برق استان لرستان به آدرس **www.barghlorestan.ir/portal/** و سایت اطلاع رسانی معاملات توانیر به آدرس **www.tender.tavanir.org.ir** و پایگاه ملی اطلاع رسانی مناقصات به آدرس **www.Iets.mporg.ir** قابل مشاهده است.

***برای کسب اطلاعات بیشتر می توانید با شماره تلفن ۴-۳۲۲۸۰۰۱-۰۶۶۱ امور پشتیبانی- واحد قراردادها و مناقصات (داخلی ۳۲۴ و ۳۲۶) و جهت کسب سؤالات فنی با همان شماره داخلی ۳۷۰ تماس حاصل نمائید.**

روابط عمومی شرکت توزیع برق استان لرستان

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی سالیانه شرکت تعاونی شهید باهنر تهران(نوبت دوم)

نظر به عدم تشکیل جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه نوبت اول شرکت تعاونی شهید باهنر تهران در روز شنبه مورخ ۹۱/۴/۱۰ (به لحاظ عدم حضور نصف بعلاوه یک اعضاء) جلسه نوبت دوم در روز سه شنبه مورخ ۹۱/۴/۲۷ رأس ساعت ۱۴ در محل مسجد سلمان فارسی نهاد ریاست جمهوری جهت اتخاذ تصمیم نسبت به موضوعات زیر تشکیل می گردد:

۱. طرح و تصویب ترازنامه و حساب سود و زیان شرکت برای سال مالی ۹۰ پس از استماع گزارش هیئت مدیره و بازرسان
۲. اتخاذ تصمیم درخصوص نحوه تقسیم سود سهام
۳. طرح و تصویب بودجه شرکت برای سال مالی ۹۱
۴. انتخاب اعضاء هیئت مدیره اصلی و علی البدل برای مدت سه سال
۵. انتخاب بازرسان اصلی و علی البدل برای سال مالی ۹۱
۶. طرح و تصویب حق الزحمه بازرسان در سال مالی ۹۰
۷. تعیین خط مشی آتی شرکت
۸. طرح و تصویب افزایش تعداد اعضاء (سهامداران) با توجه به تقاضاهای واصله عضویت از کارکنان شاغل در شرکت تا یکهزار نفر و به تبع آن افزایش سرمایه شرکت

لذا بدینوسیله از کلیه اعضای محترم (سهامداران) شرکت تعاونی دعوت می گردد در جلسه مذکور حضور بهم رسانند. ضمنا تعداد آراء وکالتی هر عضو حداکثر سه رأی و هر شخص غیرعضو تنها یک رأی خواهد بود. لازم به ذکر است وکالتنامه های فوق باید قبلا به تایید هیئت مدیره برسد.

هیئت مدیره

آگهی تغییرات

به موجب صورتجلسه مجمع عمومی عادی و صورتجلسات هیئت مدیره مورخه ۹۱/۳/۲۴ شرکت مرصاد پلدختر (سهامی خاص) به شماره ثبت ۱۸ و شناسه ملی ۱۰۸۶۱۸۸۱۰۹۰ تغییرات ذیل در شرکت مذکور به عمل آمده که جهت اطلاع عموم در روزنامه کثیرالانتشار کیهان و روزنامه رسمی کشور آگهی می شود.
۱- آقایان حبیب اله جودکی و شمس الدین جودکی با واگذاری سهام خود هر کدام به تعداد ۵ سهم ۱/۶۰۰/۰۰۰ ریالی از شرکت خارج و هیچگونه سهم یا سمتی در شرکت ندارند.
۲- خانم ها حدیث دالوند و فاطمه جودکی هر کدام با ۵ سهم ۱/۶۰۰/۰۰۰ ریالی به عضویت جدید شرکت درآمدند: در نتیجه ترکیب سهامداران شرکت بدین شرح می باشد: ۱-سید کرم جودکی ۹۰ سهم ۲- حدیث دالوند ۵ سهم ۳- فاطمه جودکی ۵ سهم ۱/۶۰۰/۰۰۰ ریالی
۳- آقای صید کرم جودکی و خانم ها فاطمه جودکی و حدیث دالوند اعضاء اصلی هیئت مدیره برای مدت دو سال انتخاب شدند.
۴- آقای ملک محمد زینیوند به سمت بازرس اصلی و آقای روح اله فرزانه به سمت بازرس علی البدل برای مدت یک سال انتخاب شدند.
۵- روزنامه کثیرالانتشار کیهان جهت درج آگهی های شرکت تعیین شد.
۶- آقای صید کرم جودکی (مدیرعامل) خانم فاطمه جودکی (رئیس هیئت مدیره) و خانم حدیث دالوند (نایب رئیس هیئت مدیره) به عنوان مدیران شرکت انتخاب و مقرر شد کلیه اسناد و اوراق تعهدآور و بانکی نظیر چک- سفته- برات و غیره فقط با امضای مدیرعامل و مهر شرکت معتبر می باشد.

**رئیس ثبت اسناد و املاک پلدختر- جهانگیر آ